

جامعه‌شناسی ادبیات در «قلتشن دیوان» جمال‌زاده

دکتر تورج عقدایی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد زنجان

چکیده

در مقاله‌ی حاضر عناصر داستان «قلتشن دیوان» با رویکرد جامعه‌شناسی، تحلیل شده است. بنابراین برای آن که خواننده با موضوع و زمینه‌ی بحث آشنا شود، ابتدا خلاصه‌ی از داستان و سپس بحث مختصری درباره‌ی جامعه‌شناسی ادبیات آورده‌ایم. بعد ضمن تأکید بر مناسب بودن این اثر برای تحلیل اجتماعی، نشان داده‌ایم که جمال‌زاده در این اثر، نه هم چون «جامعه‌شناس»؛ بلکه همانند «منتقدی اجتماعی» ظاهر شده است.

نگاهی به ساختار قصه و برجسته کردن یکی از عنصرهای آن، یعنی شخصیت‌پردازی جمال‌زاده در قالب یک تقابل دوگانه‌ی کهن، موضوع بعدی مقاله است. در این جا با توجه به اشاره‌ی جمال‌زاده به یزدان و اهریمن، وجه نمادین این دو شخصیت متقابل بررسی شده تا بتوانند از محدودیت بیرون آیند و تعمیم یابند. سرانجام عملکرد این دو شخصیت متقابل، در نقطه‌ی پایانی زندگی، مرگ، به مثابه‌ی حقیقتی بزرگ، به دآوری نهاده شده تا معلوم شود در جامعه‌ی تباہ چه گونه ارزش‌های انسانی پایمال می‌گردد.

کلید واژه‌ها

داستان، جامعه، شخصیت، نیکی و بدی، مرگ، دآوری

صاحب این خانه که نام قصه هم از اسم کنایت آمیز او گرفته شده، از نظر ویژگی‌های شخصیتی مقابل حاج شیخ است.

جمالزاده در انتهای این بخش می‌گوید وصف این کوچه و خانه‌ها و ساکنانش می‌تواند وصف زندگی مردم ایران در جاهای مختلف کشور باشد. اما او این بخش را در حکم درآمدی برای ورود به حکایتی که می‌خواهد برای خواننده تعریف کند، قرار داده است.

از آن پس چهار بخش به هم پیوسته‌ی «آدم خوش نام» که به رویدادهای زندگی حاج شیخ مربوط است و «آدم بدنام» که حکایتی است از زندگی قلتشن دیوان و این که چه گونه این مرد نماینده‌ی تمامی بدی‌هایی است که حاج شیخ از آن‌ها بیزار است. در بخش چهارم با عنوان «نبرد یزدان و اهریمن» چگونگی رویارویی نیکی‌ها و بدی‌های زندگی در قالب تقابل حاج شیخ و قلتشن دیوان بیان می‌شود و در پایان، بخشی به نام «داوری مخلوق» را می‌آورد که حکایت تلخ بی‌تمیزی مردم و جامعه‌ی تباهی است که به کام «قلتشن دیوان»‌ها و اسباب رنج و اندوه «حاج شیخ» هاست.

جمالزاده در بخش اول این کتاب در هنگام معرفی خانه‌ها و ساکنان کوچه‌ی بی‌نام، ناگزیر به نحوه‌ی زندگی اجتماعی این مردم که نموداری از زندگی مردم در دهه‌های آغازین قرن حاضر است، اشارت‌هایی دارد. اما از آن جا که بحث درباره‌ی همه آن‌ها در این مقاله ممکن نیست و به گزارش مفصل‌تری نیاز دارد، به آوردن فهرستی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

مهاجرت، به مثابه‌ی پدیده‌ای اجتماعی که می‌تواند به دلایل سیاسی و اقتصادی روی دهد. هم‌چنان که برای خانواده‌ی جمالزاده به دلیل سیاسی و برای خانواده‌ی عمو باقر به دلیل اقتصادی، روی داده است. مساله‌ی آب مصرفی مردم که در حوض‌ها و آب‌انبارها برای یک هفته ذخیره می‌شده و دعوای مردم برای بردن آب به خانه‌هایشان، میراب‌ها و نقش آن‌ها در این امر. خوراک، پوشاک، بیماری، ازدواج و رسم‌های مربوط به آن، عزاداری ماه محرم و برگزاری آیین‌های مذهبی در خانه‌ها، مراسم به زیارت رفتن، نذری پزنان، خلق و خوی

آثاری نظیر قلتشن دیوان را به منظور آگاه کردن مردم از رویدادهای اجتماع، پدید می‌آورد تا ظرفیت آنان را برای پذیرش واقعیت‌های موجود افزایش دهد. زیرا به باور او یکی از دلایل شکست انقلاب و سرکوب شدن انقلابیون ناآگاهی مردم بود.

البته جمال‌زاده در این آثار مسایل را مثل یک جامعه‌شناس تحلیل نمی‌کند و غالباً به توصیف رویدادها و البته توصیفی عاطفی بسنده می‌کند به گونه‌ای که اگر مثلاً در قلتشن دیوان در پی یافتن یک ایدئولوژی شسته و رفته به معنای نظامی از اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نویسنده باشیم، بی‌گمان از این سفر دست خالی برمی‌گردیم. زیرا انتظار نظام فکری منسجم از کسانی که در حکومتی نابه‌سامان زندگی کنند، آسان نیست یا دست کم همه به نظام فکری دست نمی‌یابند. اما اگر مثل آلتوسر معتقد باشیم که «ایدئولوژی، بیش‌تر بیانگر یک خواست، امید یا حسرت است تا توصیف واقعیت» (درس‌نامه‌ی نظریه‌ی ادبی، 202) در می‌یابیم که جمال‌زاده با طرح مسایل اجتماعی دوران کودکی و نوجوانی خود در این اثر، چنین طرز تلقی‌ای را از جامعه، به نمایش می‌گذارد و در لابه لای سطرهای این داستان، بی‌آن که به تصریح بنویسد، خواست‌ها و آرزوهای بر باد رفته‌ی خود را ترسیم؛ و آرزو می‌کند که روزی جامعه به تعادلی نسبی برسد و راه پیش رفت خود را بیابد و هموار نماید. داستان قلتشن دیوان که در چنین شرایطی پدید می‌آید، از سویی بیانگر تقابل ارزش‌های والای انسانی در حال احتضار و شکل‌گیری و رشد ارزش‌های غیرانسانی و سودجویانه‌ی است که اسباب‌برتری شیء را بر انسان فراهم آورده است و از سویی دیگر بر بی‌تمیزی جامعه و مردم در بازساخت حقایق زندگی و تشخیص راه درست از خطا، انگشت می‌نهد. این مساله که جمال‌زاده قالب قصه را برای انتقال پیام و آگاه کردن مردم بر می‌گزیند، به ویژه از آن روی که او آغازگر داستان کوتاه در ادب فارسی است، درخور تامل است. اما با توجه به این که ادبیات محصول جهان بینی هنری و شعور اجتماعی نویسنده است، می‌توان گفت جمال‌زاده بیش از آن که دغدغه‌ی بیان هنری رویدادها را داشته باشد، شعور و عاطفه‌ای اجتماعی بر کارش غلبه

به هر روی خواننده‌ی متامل در می‌یابد که جمال‌زاده با خلق شخصیت‌های متقابل و توصیف کنش آنان در این داستان، در پی تصویر اندیشه‌های اجتماعی خویش است و برای آن که میزان «حقیقت‌مانندی» قصه‌اش را افزایش دهد، تصویری از «کوچه‌ی بن بستی» در تهران که دوران کودکی‌اش را در آن گذرانده، ارائه می‌نماید و با توصیف زندگی ساکنان شش‌خانه‌ی این کوچه اولاً "تصویری از یک جامعه کوچک ایران در آن روزگار پیش چشم خواننده می‌گشاید و ثانیاً" زمینه را برای تقابل اصلی قصه‌اش؛ یعنی نیکی و بدی و یا به تعبیر خود او «نبرد یزدان و اهریمن» آماده می‌سازد.

یک - حاج شیخ

در این قصه حاج شیخ نماینده‌ی تمام خوبی‌هایی است که محصول سنت و فرهنگ دیرینه‌ی ایرانی - اسلامی است و اینک به دلیل هجوم فرهنگ غرب، دارد از میان می‌رود. حاج شیخ آدمی است که به گفته‌ی جمال‌زاده «بیش‌تر از همه طرف قبول و اعتماد عموم بوده. .. الحق مردی امین و شریف و متدین و خداترس و خیرخواه و مسلمان حقیقی و کامل العیاری به شمار می‌آید». (فلتنش دیوان، 29) در جای دیگر درباره‌ی او گفته است: «مرد راضی و شاکری بود رضا به رضا الله را تکیه کلام و عصای توکل ساخته و هرگز لب به شکوه نمی‌گشود». (همان، 19) بنابراین با اعتقاد به «توکل» طبیعی است که پس از «سی و پنج سال کسب و تجارت» و داشتن «چهارسر اهل و عیال» هنوز برای خودش یک خانه چهار دیواری که ملک شخصی «او باشد از خود نداشته باشد. (همان، 31)

او مشروطه‌خواهی راستین است و علاوه بر پابندی خود به آزادی، ساعت‌ها برای مردم «در باب استبداد و مشروطه و عدالت و مشورت خانه و قانون» صحبت می‌کند.

یکی از مسایل اجتماعی این کتاب که در پیوند با شخصیت اصلی قصه مطرح می‌شود، مساله‌ی مجلس و وکلای مردم است. حاج شیخ در انتخابات اول، با اکثریت آرا، به وکالت مجلس برگزیده می‌شود. او به رغم نمایندگان دیگر، برای پیش‌برد مقاصدملت، دکان سقط‌فروشی خود

است و تمام فکر و ذکرشان این است که هر چه بیش‌تر به پا و پاچه‌ی بندگان خدا پریده و هر چه زودتر کیسه و جیب را پر کرده و به هر پررویی و وقاحتی هست، متولی مجلس شده برای خود و هم کاسه و منقل خود، زمینه‌ی ریاست و وزارت و مقامات عالی‌هی دولتی و ملی تهیه نموده، گلیم خود را از آب بیرون کشند (همان، 37) او که جزو هیچ یک از این سه دسته نیست، ابتدا می‌پندارد که اینان «نمی‌توانند او را به زور از انجام وظیفه‌ای که دارد، باز دارند». اما رفته رفته دستگیرش می‌شود که «این فساد اخلاق و این مسامحه و بی‌اعتنایی به وظیفه که در آن محیط حکم‌فرماست، حکم سیلی را دارد که همه را تروخشک و خاروخاشاک، خواهی‌نخواهی، با هم می‌برد و به کسی ابقا نمی‌کند». (همان، 37)

پس حاج شیخ با آن افکاری که از نظر نمایندگان متجدد، کهنه و پوسیده است، موی دماغ این هر سه دسته است و راهی جز رفتن ندارد. گرچه به نظر می‌رسد که اگر هم نرود، به زور او را از سر راه خود دفع خواهند کرد. او می‌رود چون می‌بیند که «این جماعتی که خود را وکلا و نمایندگان قوم و ملت می‌خوانند و ادعای پاسبانی حقوق مملکت را دارند، به هر فکری هستند، غیر از فکر ملک و ملت» پس او «گریبان خود را از این رذالت و مخمصه مستخلص» می‌نماید. (همان، 39)

اگرچه حاج شیخ شخصیت محبوب نویسنده است، آیا می‌توان طرز تلقی او را از زندگی و جامعه پذیرفت؟ آیا او با توجه به واقعیت‌های زندگی است که سخن می‌گوید و رفتاری کند؟ به هر روی زندگی او قابل تامل است. انسانی سنتی و اهل توکل و راضی و شاکر که هرگز لب به شکوه نمی‌گشاید. آیا در جامعه‌ای که دیگر این‌ها را ارزش به شمار نمی‌آورد، می‌تواند با این ابزارها به جنگ تباهی‌ها برود؟ آیا سلاح او برای گرفتن حق مردم از ستمگران مناسب و کافی است؟

بدین ترتیب است که زندگی او خواننده را بر سر دو راهی یک انتخاب دشوار قرار می‌دهد. زیرا می‌توان پذیرفت در جامعه‌ی کنونی که برای خوب زندگی کردن راهی جز سالم ماندن وجود ندارد. حاج شیخ راست می‌گوید و حق با اوست. اما جامعه این حقیقت را بر نمی‌تابد. به همین دلیل است که او در می‌یابد کسی که راست می‌گوید باید حذف شود!

زمین‌خواری، در سرزمینی که اقتصاد کشاورزی دارد، یکی از پدیده‌های اجتماعی پررونق به شمار می‌آید. جمال‌زاده با استفاده از گفت‌وگویی که میان حاکم و حاج‌شیخ جریان دارد به این مساله و جعل اسناد برای تصاحب زمین فقیران، اشاره می‌کند. اما عمق فاجعه وقتی آشکار می‌شود که خواننده می‌فهمد با اعمال نفوذ حاکم «مجتهد عالم این شهر سندش را امضا کرده و در دفتر به ثبت رسانیده است.» (ص 53)

و- انقلاب مشروطیت

انقلاب مشروطیت که باید بساط حکومت فاسد و خوانین استثمارگر را بر می‌چید، در میان راه از حرکت بازماند و باز همان آتش بود و همان کاسه و اینک حکومت به دست همان عمال پیشین و خوانین و اشراف افتاده و مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان خوار و خفیف و ناتوان گشته، باید از آنان زخم زبان بشنوند: «آن ممه را که سرکار دیده بودید لولو برد. امروز در این شهر سر سگ‌بزنی هزار تا مثل تو مشروطه‌طلب دروغی بیرون می‌ریزد. خیال کرده بودی که من هم از آن خان و خوانین پوسیده و گندیده و مستبدی هستم که تا چشمشان به لوله‌ی موزر و دهانه‌ی ششلول و کلاه پاخ پاخ یک نفر مجاهد بی سرو پا می‌افتد بند دلشان پاره می‌شود و زانوهایشان می‌لرزد و سر کیسه را باز می‌کنند؟» (همان، 49-50) حاج شیخ از سر خشم می‌گوید که تقصیر من است. اگر من و امثال من اجازه داده بودیم در دوران انقلاب، مردم «به قصاص جور و اعتسافی که قرن‌ها از دست امثال» تو به مردم روا داشته شده بود، خونتان را در شیشه کنند و بزرگ و کوچک‌تان را به قناره بکشند امروز شاهد چنین وضعی نبودیم (همان، 47) اما بی‌گمان حاج شیخ و شاید جمال‌زاده، اشتباه می‌کنند، زیرا برپاکردن «عید خون» که عشقی و عارف و فرخی هم طرفدار آن بودند، چاره‌ی کار نبوده است. زیرا باکشتن دشمنان انقلاب، انقلاب در مجاری خود قرار نمی‌گرفت و این برخورد احساسی با ضدانقلاب تا زمانی که زمینه‌های تغییر بنیادین فراهم نمی‌آمد، مشکل را حل نمی‌کرد.

به هر حال اینک تمام امیدهای حاج‌شیخ بر باد رفته است و در اوج ناتوانی در برابر ستمکاران

یکی دیگر از مسائلی که پس از ملاقات حاج‌شیخ و حاکم تهران روی می‌دهد، عزم حاکم تهران بر ناکار کردن حاج‌شیخ است تا خانه‌نشین شده، نتواند علیه او دست به کاری بزند. با این تصمیم است که یک مساله اجتماعی دیگر آشکار می‌شود: قدرآه‌بندی. در نظام تباهی که جمال‌زاده توصیف می‌کند، نه تنها نیروی نظامی، برای حمایت از حکومت، مردم را سرکوب می‌کند، بلکه هر یک از اشراف و خوانین هم برای خود قدرآه‌بندانی دارند که در هنگام لزوم مخالفان را به وسیله‌ی آنان از پای درمی‌آورند. حاکم تهران «الله وردی» را که «از اشرار و قمه‌بندهای بنام پایتخت بود» (همان، 57) به جان حاج‌شیخ می‌اندازد تا او را ناکار و خانه‌نشین کند. الله وردی غول بیابانی نکره‌ای است که جلودار حاکم است. چشم‌هایش مثل دو کاسه‌ی خون است، دست‌های زمختی دارد و انگشت‌هایش واقعا دست کمی از خیارهای دولاب ندارد. (همان، 55) «بیست و چهار ساعت شبانه روز، مست لایعقل بود و یک من عرق سد رمقش را نمی‌کرد.» (همان، 55)

این قدرآه‌بند است که با استفاده از تاریکی شب، در بازار با قمه به حاج‌شیخ حمله کرده با ضربتی که به وی می‌زند، او را خانه‌نشین می‌کند. برای این که خواننده با پدیده‌ی قدرآه‌بندی بیش‌تر آشنا شود، جمال‌زاده از یک قدرآه‌بند دیگر، یعنی «نایب اسدالله» که در خدمت قلتشن دیوان است، سخن می‌گوید که در سرکوب حق‌طلبان و بد مستی و قرق کردن محله دست کمی از الله وردی ندارد. (همان، 72-73)

دو - قلتشن دیوان

قلتشن دیوان، هم چنان که از عنوان سومین بخش داستان برمی‌آید، آدمی بدنام و شخصیتی تباه‌کار در جامعه‌ای فاسد و تباه است. او ذاتا مستبد است و از محیط ستمگرش آموخته که باید در برابر قدرتمندتر از خود رام و تسلیم باشد و ستم کردن به زیردستان ناتوان خود را در هیچ شرایطی فراموش نکند. شغل معینی ندارد، کار چاق کن است. با ستم بر کسبه، نسیه‌خواری می‌کند. «عقیده و مسلک برایش حکم تن پوش ناچیز را دارد.» (همان، 68)

«تنها قبله نمایش نفع آنی و فایده‌ی شخصی فوری» است. (همان، 68) بنابراین مثال

اخم و تخم و یک عالم فیس و افاده، تمام محل را تیول خود می‌دانست. «(همان، 63) به گفته‌ی جمال‌زاده به رغم صداقت و صراحت حاج شیخ «قلتشن دیوان نادرستی و سودجویی تجار و فساد و دغل و خباثت طبقه‌ی خوانین و نوکر باب را که یک جا جمع آورده و مجموعه‌ی کاملی بود از معایب و صفات ذمیمه‌ی طبقات مختلفه‌ی ایرانیان.» (همان، 64)

قلتشن دیوان در برابر حاج شیخ که جز انسان دوستی و عشق و محبت به مردم راهی نمی‌شناسد، عقل باور است و از همان عقلی که مولانا آن را «عقل آخور» می‌نامد، پیروی می‌کند. بنابراین جز به منافع خویش به چیزی نمی‌اندیشد و در راه تامین خواسته‌هایش از قربانی کردن مردم و حتی نزدیکان خود پروایی ندارد. این عقل باوری چنان چشم او را کور کرده که حتی نمی‌داند در خانه اش چه می‌گذرد. گویی بر این باور است که هر فضیحتی را می‌توان با پول پوشاند! تقابل حاج شیخ و قلتشن دیوان تقابل ارزش‌های ایرانی در شرف نابودی با ارزش‌های ضدانسانی برخاسته از شرایط حاکم بر جامعه است.

به سخن دیگر جمال‌زاده در این اثر از بحران ارزش‌ها در جامعه سخن می‌گوید. ارزش‌هایی که با تلاش و ایثار و جان فشانی تحقق یافته است. او با تصویر زندگی متناقض این دو، دو مسیر زندگی را به نمایش می‌گذارد تا خواننده با انتخاب یکی و طرد دیگری تکلیف خود را با خویشتن خویش روشن نماید. جمال‌زاده به ما می‌گوید که در عصر رویداد قصه، به دلیل شیوع فساد و تباهی و تضعیف حقیقت و غلبه دروغ و ناراستی، حاج شیخ قادر نیست اندیشه‌های درست خود را رواج دهد و بر اطرافیان خود اثر بگذارد. زیرا در این روزگار، مثل تمامی اعصار «کاهش ارزش به ارزش کالایی و سیطره‌ی دنیای اشیا بر دنیای انسانی» (راهنمای نظریه ادبی، 72)، آشکارا غلبه دارد. به گونه‌ای که اوصاف ناپسندیده‌ای قلتشن دیوان نه تنها معیار ارزش‌گذاری اعمال آدمیان می‌گردد؛ بلکه بدتر از آن، مردم نا آگاه به تبعیت از تباه کارانی که حقیقت را می‌دانند و به خاطر منافع خویش آن را کتمان می‌کنند، به جای گراییدن به رفتارهای انسانی حاج شیخ، زبان به تحسین قلتشن دیوان می‌گشایند. زیرا نمی‌خواهند خود را از لذت زندگی مادی این

می‌کنند انسان‌های درست کار و خیر اندیش و مصلح را چونان مرواریدی به اعماق می‌برد و از چشم‌ها پنهان می‌کند و در عوض انسان‌های فرومایه را بر سر می‌نهد و نعمت‌های خود را نثار آنان می‌کند.

جمال‌زاده به رغم تاسف خوردن بر احوال حاج شیخ می‌داند که قلتشن دیوان نماینده‌ی جریانی است که دارد بر اندیشه‌ی حاج شیخ و ارزش‌های راستین جامعه غلبه می‌یابد اگرچه این جریان هم به دو دلیل با خود در تناقص است. یکی آن که اقتصاد کشاورزی ایران به دلیل مسایل فرهنگی خاص خود با این جریان که حاصل نظام سرمایه‌داری است، سازگاری ندارد و دیگر این که این رفتارهای غرب‌گرایانه با فرهنگ ریشه‌دار و سنت‌های استوار مردم در تقابل قرار می‌گیرد. این ناسازگاری سبب می‌شود که مردم در انتخاب راه درست درمانند و منتقل شوند. بنابراین در آن عصر دو فرهنگ، یکی در حال احتضار و دیگری در حال شکل‌گیری و رشد، توأمان در جامعه حضور داشته است.

جمال‌زاده این دو فرهنگ را در زندگی حاج شیخ به مثابه‌ی نماینده‌ی فرهنگ دلخواه، سنتی و ایرانی و اسلامی اما بی‌رمق و در رفتارهای قلتشن دیوان به مثابه‌ی فرهنگی غالب و نیرومند که با تاثیرپذیری از فرهنگ غرب شکل می‌گیرد تجسم می‌بخشد. او برای آن که فرهنگ غالب را بهتر به مخاطب بشناساند به ترفندهای قلتشن دیوان برای فریب مردم و هم سو شدنش با حاکمان تباه کار، اشاراتی دارد. او حاج شیخ را فریب داده مقدار زیادی قند می‌خرد، احتکار می‌کند و سپس با پولی که از فروش قندها به دست می‌آورد، در جلالیه زمینی می‌خرد و در آن یک بنای مجلل می‌سازد. برای یتیمان مدرسه‌ای که به گفته‌ی جمال‌زاده به زودی سود آور می‌شود، مهیا می‌کند. (همان، 141) و مورد تقدیر و زیر علوم قرار می‌گیرد و روزنامه‌ها از او به نیکی یاد می‌کنند. در همین خلال قحطی دوران پس از جنگ جهانی اول روی می‌دهد و جمال‌زاده با توصیف آن اسباب رسوایی سردم داران حکومت را فراهم می‌کند. (همان، 144-142)

عمارت جلالیه در بجهوه‌ی قحطی تهران آماده‌ی افتتاح می‌شود. در شب افتتاح اعیان و

حاج شیخ در کنج خانه‌ی فقیرانه اش در حالی جان می‌سپارد که به رغم خاطرات خوش گذشته، به دلیل آن که از قلتشن دیوان فریب خورده و به نام نیکش لطمه وارد آمده و از آن بدتر از آن روی که اشتباه او سبب احتکار قند و زیان دیدن مردم شده، خود را ملامت می‌کند.

اما شبی که قرار است قلتشن دیوان در بسترش به مرگ تسلیم شود، سرگرم راه‌اندازی جشن افتتاح ساختمان جلالیه است. جمال‌زاده این مهمانی را به دقت توصیف کرده تا تباه‌کاری‌ها و مفاسد قلتشن دیوان را بهتر نشان دهد و سرانجام وقتی او را راهی خانه‌ای می‌کند، چند گدای لخت و عور و قحطی زده را بر سر راهش قرار می‌دهد تا بی‌تفاوتی او را نسبت به مردم درمانده نشان دهد. از این گذشته به محض ورود به کوچه‌ی بی‌نام، او را با جنازه‌ی محصلان مدرسه‌اش که هم‌زمان با افتتاح ساختمان جلالیه مرده‌اند، مواجه می‌سازد تا مرگ را به وی نشان دهد و بیدارش کند که البته بی‌فایده است. بدین ترتیب قلتشن دیوان در حالی که در رویاهای رسیدن به قدرت سیر می‌کند بی‌آن که از آن خدم و حشم کسی در کنارش باشد، در تنهایی می‌میرد. در توصیف صحنه‌های مرگ دو شخصیت متقابل قصه که هر دو در خلوت و دور از چشم دیگران روی می‌دهد، زمینه برای برپایی مراسم و یادکردها مهیا می‌گردد. تا ارزیابی زندگی این دو امکان پذیر گردد و مثل همیشه تفاوت میان واقعیت و حقیقت، آشکار گردد.

اینک دو جنازه برای داوری مخلوق پیش روی مردم قرار گرفته است: جنازه‌ی حاج شیخ که سالم اما فقیرانه زیسته، به خود و دیگران دروغ نگفته و برای تحقق آمال مردم فقیر حتی از نثار جان هم مضایقه نکرده و سرانجام در کنج فقر و انزوا مرگ را پذیرفته است. جنازه‌ی قلتشن دیوان که در ناز و نعمت زندگی کرده است و در تمام طول قصه صدای نیازهای زن او را نمی‌شنویم، در حالی که در همسایگی قلتشن دیوان زن حاج شیخ پس از سال‌ها زندگی مشترک با او، ناگزیر می‌شود به او بگوید از خانه‌ات می‌روم و «تا جان در بدن دارم پا تو این کوچه و این خانه نمی‌گذارم و آن وقت خودت می‌دانی و این دیزی بی‌آبگوشت و این دبه‌ی بی‌روغن و این بچه‌های ورپریده‌ات». (همان، 99)

4. پایه گذاران نثر جدید فارسی، حسن کامشاد، نشرنی، چاپ اول، 1384
5. جامعه شناسی ادبیات، دفاع از جامعه شناسی رمان، لوسین گلدمن، مترجم محمد جعفر پوینده، انتشارات هوش و ابتکار، چاپ اول، 1371
6. جامعه شناسی در ادبیات، هدایت الله ستوده، انتشارات آوای نور، چاپ اول، 1378
7. حقیقت و زیبایی، با بک احمدی، نشر مرکز، چاپ اول، 1374
8. داستان نویسان نام آور معاصر ایران، جمال میر صادقی، نشر اشاره، چاپ اول 1384
9. درس نامه‌ی نظریه‌ی ادبی، مری کلیگز، مترجم جلال سخنور، نشر اختران، چاپ اول، 1388
10. دیداری با اهل قلم، غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، چاپ چهارم، 1372
11. زمینه‌ی جامعه شناسی، آگ برن و نیم کف، اقتباس امیر حسین آریان پور، انتشارات دهخدا، چاپ دوم، 1345
12. صد سال داستان نویسی در ایران، حسن میرعابدینی، نشر تندر، چاپ دوم، 1369
13. طلعه‌ی تجدد در شعر فارسی، احمد کریمی حکاک، مترجم مسعود جعفری، انتشارات مروارید، چاپ اول، 1384
14. فرهنگ اندیشه‌های انتقادی، ویراستار مایکل پین، مترجم پیام یزدان جو، نشر مرکز، چاپ اول، 1382
15. فرهنگ علوم اجتماعی، آلن پیرو، مترجم باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، چاپ دوم، 1370
16. قصه نویسی، رضا براهنی، نشر امروز، چاپ چهارم، 1368
17. قلتشن دیوان، سید محمد علی جمالزاده، انتشارات سخن، چاپ سوم، 1388
18. نویسندگان پیش رو ایران، محمد علی سپانلو، انتشارات نگاه، چاپ سوم، 1366
19. یکی بود یکی نبود، سید محمد علی جمالزاده، انتشارات سخن، چاپ پنجم، 1388